

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

جو کشور نباشد تن من میاد بدین بوم ویر زنده یک تن میاد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین - ۱۵ اپریل ۲۰۱۷

## حکایتی بر سبیل شکایت از "املای دری"

و شرحی در باب کلمات

تَغْيِرُ - تَغْيَرُ و تَعْيِنُ - تَعْيِنُ

(قسمت دوم)

این قسمت را با مؤخره قسمت اول شروع می‌کنم؛ یعنی از "همو سات و همو مصلحات"، که ضرب المثل مشهور کابلی ست. شاید کسی بر سبیل مزاق<sup>۱</sup> برایم بگوید؛ یعنی که "از دُمب قیزه می‌کنی؟؟؟" مزاق هم روا باشد، که گفته اند:

"خنده نمک زندگی ست!!!"

و "مزاق" هم بهترین محرک "خنده و خندیدن"

در زبان گفتاری دری کابلی "ساعت" عربی، شکل "سات" را به خود گرفته است و "مصلحت" عربی نیز هیئت "مصلحات" را. این کار از دستاوردهای ذهن شعر فهم و تقفیه فرمای عوام کابلی ست، که "رگ خُو" زبان خود را درست درک و پیدا کرده اند.

در قسمت اول بر نکاتی اشاره شد، که دانستنش بر هر نگارنده لازم است؛ که اگر چنین نباشد، نوشته سالمی برون داده نتواند.

1 - "مزاق" هیئت "مستحال" (استحاله شده) کلمه "مزاح" عربی ست، که در زبان گفتاری دری، چنین شده است. این استحاله بر اثر کثرت و عمومیت یافتن تداول، اینک حکم یک لغت "مستقل" را گرفته و جواز استعمال را در نوشته و زبان تحریر نیز تثبیت کرده است!!!  
2 - "تقفیه" (بر وزن "تجزیه و تکمله و تهنیت"): کلمه عربی و مصدر باب "تفعیل" و در معنای "همقافیه ساختن" است. کلمه "مقفی" (مقفا)، که در پهلوی کلمه "موزون" استعمال می‌گردد و از مقولات مشهور شعر کلاسیک دری ست، "اسم مفعول" همین مصدر "تقفیه" است.

می‌دانیم، که رکن اصلی کلام و سخن، "کلمه" است و رشته‌ای، که به بررسی "کلمه" می‌پردازد، "صرف" خوانده می‌شود؛ چون طریقه گردان و تصریف و خرج و مصرف کردن کلمات را بیان می‌نماید. گرچه بعضاً و بالخاصه در زمانه ما، که بسا چیزها سمبولیک شده و یا هیئت مخفف گرفته، فقط یک "کلمه"، مفهوم یک عبارت و یک جمله را می‌دهد مثلاً همین، که حین جورپرسی می‌گوئیم "سلام"؛ درینجا کلمه "سلام" به شکل سمبولیک نماینده جمله مکمل عربی "سلامٌ علیکم" یا "السلامُ علیکم" برای جمع مخاطب را می‌دهد. و عین کار را در زبانهای فرنگی گفتن یک Hallo (المانی) یا Hello (انگریزی) می‌کند، که مؤدی یک جمله مکمل احوالپرسی ست. در زبان المانی وقتی Morgen و Tag گفتیم، مثل Guten Morgen (صبح شما خوش) و Guten Tag (روز شما خوش) است، که هر دو بازهم به صورت سمبولیک نماینده جملات مکمل "صبح شما خوش باد!" و "روز شما خوش باد!" است.

و ازین نکته استثنائی، که بگذریم، رول "جمله" در افهام و تفهیم متبارز می‌شود. فنی، که "جمله" را بررسی می‌کند، "نحو" خوانده می‌شود و "نحو"، طرز و شیوه و نحوه استعمال کلمات را در جمله بیان می‌کند. پس "صرف و نحو" دو پایه اساسی "ساختن زبان" است.

با این تمهید برویم و کلمات عنوان را تشریح نمائیم. گرچه در نظر داشتم در زمینه مستقلاً روشنی بیندازم و از نگاه صرف عربی به تصریح مسأله بپردازم، اما یادم آمد، که حدوداً دو سال پیش به فرمایش همکار گرامی پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، جناب ناصر "مستجاب"، چیزکی نوشته و در صفحه ۸ می‌گرمی پورتال منتشر ساخته بودم. اینک همان نوشته را مغتنم شمرده و قسمت مربوطش را جنساً نقل می‌کنم:

## لبیک به ندای جناب "مستجاب"

### شرح کلمات "تغییر و تغیر" و ...

در صفحه چارم می ۲۰۱۵ پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نوشته ای تحت عنوان "تبصره بر اظهارات آقای نجیب سخی" از نظرم گذشت. وطندار ارجمندم، جناب محمد ناصر "مستجاب"، که مقیم کشور بلغاریا می‌باشد، درین اواخر نوشته‌های خود را در پورتال آزادگان نیز به نشر می‌سپارد و تا جائی که تعقیب کرده‌ام، تا حال دو نوشته ادبی ایشان زیب و زینت همین پورتال گردیده است. این نویسنده گرامی ضمن مقاله فوق بر سر یک موضوع ادبی، که بیشتر به گرامر دری و عربی ارتباط پیدا می‌کند، با محترم "نجیب سخی" به مناقشه پرداخته و ضمناً ازین درویش تقاضاء کرده است، تا در زمینه موضوع مورد نزاع، چیزی عرضه داشته و گویا روشنی بیندازم.

اینک به ندای آن عزیز لبیک گفته و نکاتی را تقدیم می‌دارم، ولی در اول از جناب ایشان و اعتمادی، که به فهم و معلومات پراگنده من کرده اند، از صمیم قلب تشکر می‌کنم. امید است، نوشته این مسکین موجبات قناعت طرفین را فراهم ساخته بتواند.

جهت بررسی و قضاوت در عرصه مورد نزاع، باید می رفتیم به پورتال "افغان جرمن آنلاین" و مقاله آقای سخی را، که معنون است به "افغانستان و مسأله زبان"، در دو بخش مطالعه می کردم. همین کار را کرده و بعد مطلب استیضاحی "هاشمیان" و سپس جوابیه جناب سخی را از نظر گذشتاندم.

من نظر عزیز جناب مستجاب را کاملاً تأیید می کنم، که برای ارزیابی کلمات باید از طریق گرامر و خصوصاً قسمت "صرف" آن استفاده کرد. گرامر هر زبانی متشکل است از دو قسمت؛ قسمت "صرف" و قسمت "نحو". از همین رو آن را "صرف و نحو" نیز می خوانیم.

"صرف" علمی ست، که در آن از "ساخت کلمات" بحث می گردد و "نحو" آن بخش از گرامر است، که از "ساخت جملات" بحث می کند. به عبارت دیگر، اگر "صرف" از "تصریف" و "گردان" و "صرف کردن" کلمات بحث میکند، "نحو" ترتیب و نحوه ساخت جملات را بیان می کند. پس اگر کسی بخواهد در مورد تشریح کلمات به قضاوت برخیزد، راه دیگری ندارد، مگر این که از طریق علم "صرف" وارد میدان گردد.

می دانیم، که در زبان دری تعداد فراوان کلمات عربی دخیل است، و از طرف دیگر چون با صرف زبان دری نمی توان به تشریح کلمات عربی پرداخت، باید از صرف عربی استمداد کرد. پس یک عالم گرامر یا دستوردان عامل زبان دری، علاوه از دانش صرف زبان دری، باید در صرف زبان عربی نیز دسترس کافی و لازم داشته باشد. با این مقدمه می رویم به سوی اصل مطلب، که عبارتست از بررسی کلمات "تغییر" - "تغییر" و "ولو" - "ولو".

میدانیم، که زبان عربی یک زبان "اشتقاقی" ست، بدین معنی که تمام کلمات عربی از کلمه ای برمی خیزند و اشتقاق می یابند، که به نام "مصدر" یاد می شود. کوچکترین کلمه در لسان عربی سه حرف اصلی دارد، و آن را "ثلاثی" نامند؛ و "مصادر ثلاثی" یا "مجرد" هستند و یا "مزید فیه".

- کلمه "مجرد" آنست، که در آن غیر از حروف اصلی، حروف زائد وجود نداشته باشد. مثلاً "علم، عمل، فعل، غیر، قلم، عطش، ظلم، رجل، عنب".

- وقتی در پهلوی سه حرف اصلی این کلمات، حروف زائد وارد گردد و بالوسیله حرکات حروف در آن تغییر بخورد، از آن "مزید فیه" ساخته می شود. مثلاً اگر یک حرف "الف" پس از عین کلمه "علم" وارد گردد، از آن "عالم" جور می شود و اگر در آخر "علم" یک "الف" و یک "همزه" اضافه کنیم، از آن "علماء" به دست می آید؛ و چنان که می دانیم، "عالم و علماء" کلمات جدیدی اند، که از مصدر ثلاثی مجرد "علم" اشتقاق یافته اند.

دیده می شود، که کلمات مجرد عربی بعد از گرفتن حروف اضافی، تغییر شکل می دهند، که لابد و لامحاله معانی متفاوتی را نسبت به اصل خود افاده می کنند؛ چنان که کلمات "عالم" و "علماء"، که از ریشه اصلی "علم" به دست آمده اند، کلماتی اند، کاملاً متفاوت از اصل خود. حالا اگر مصدر ثلاثی مجرد "فعل" مثلاً "دو الف" بگیرد، از آن "افعال و أفعال" ساخته می شود. و اگر بر همین مصدر سه حرفی "فعل" حروف "ت" و "ی" وارد گردد - البته در جاهای مناسب آن - از آن کلمه "تفعیل" درست می شود. و به همین شیوه

کلمات "فاعل و مفعول و فعّال و مفعّل و مفعّل و فعل و تفاعل و افتعال و استفعال و غیرهم" می توانند اشتقاق گردند.

با این مقدمه ساده و ابتدائی صرف عربی، که در مضمون عربی صنوف هفتم و هشتم مکاتب افغانستان تدریس می شد و تازه کردنش را برای اکثر خوانندگان گرامی ضروری دانستم، می رویم، تا کلمات "تغییر" ( َ َ َ َ ) و "تغییر" ( َ َ َ َ ) را بررسی کنیم.

این دو کلمه هردو از مصدر ثلاثی مجرد "غیر" بدین صورت اشتقاق یافته اند:

۱- با پذیرفتن "ت" در اول و "ی" بعد از "عین" کلمه، کلمه "تغییر" درست می شود، که مصدر باب "تفعیل" ( َ َ َ َ ) می باشد.

۲- با پذیرفتن "ت" در اول و با "تشدید" و "مضموم ساختن" حرف "ی"، مصدر "تَغیِّر" ایجاد می گردد، که از باب "تفعل" ( َ َ َ َ ) است.

تمام مصادر باب "تفعیل" معمولاً "متعدی" هستند، در حالی که مصادر باب "تفعل" همه "لازم" یا "لازمی" می باشند. حالا اگر همین فارمول را در مورد کلمات "تغییر" و "تغییر" تطبیق کنیم:

- "تغییر" در معنای "دگرگون ساختن یا کردن" یا "از حالتی به حالت دیگر آوردن" است، که مصدر "متعدی" می باشد؛ اما

- "تغییر" معنای "دگرگون شدن یا گردیدن" و یا "از حالتی به حالت دیگر آمدن" را افاده می کند - که مصدر "لازمی" است.

از بحث نسبتاً مشرّح - ولی ضروری - بالا نتیجه می گیریم، که "تغییر" و "تغییر" دو کلمه مختلف هستند و معانی کاملاً متفاوتی را در بر می گیرند و نباید یکی را با دیگری مغالطه کرد!!!

آقای سخی اما میخواهد از جولانگاه فنّ عروض بر ساخت کلمات به قضاوت برخیزد؛ چنانچه می نویسد:

«شما (مخاطب پوهاند هاشمیان است) بیتی از حضرت بیدل یا هر سخن سرای حقیقی دیگر را بگریید، و اگر بتوانید انرا تقطیع کنید، یعنی بیت را در قید ارکان و ارکانرا در کمیت هجاها محاسبه نمائید؛ خواهید دید که کلماتی چون مسوؤل، تغیر، تأیید به تلفظ هجائی زبان دری مربوط نیستند؛ زیرا با هیچ کلمه اینزبان قافیه بسته نمیشوند؛ بطور مثال کلمه تغیر که شما(استاد هاشمیان) بار بار آنرا «تغییر» نوشتید این کلمه با تعمیر، تدبیر، تعبیر و ... قافیه بسته می شود، که هیچیک ازین کلمات با دو ی نوشته نمیشوند پس چرا تغیر را ما با دو ی نوشته کنیم؟ آیا این یک تناقض نیست؟...»

بگذریم از املائی نادرست کلمات و عدم رعایت اصول تنقیط و علامه گذاری در این پراگراف و بلکه در سراسر مقاله، و بگذریم از فقدان فصاحت در طرز بیان، و روی آریم به شگافتن کنه مدعای نویسنده:

در اول باید پذیرفت، که کلمات بیشمار زبان عربی در دری وارد شده و ما آنها را به عینهم - و یا لااقل در حدی بس معتناپه با اصل عربی آنها - پذیرفته و روزمره در محاوره و تحریر استعمال می کنیم. این کلمات

<sup>3</sup> - هر کلمه سه حرفی بر وزن "فعل" است - که به صورت سمبولیک به شکل "ف ع ل" نشان داده می شود. پس وقتی "ف" کلمه می گوئیم، مراد از "حرف اول" همان کلمه است. حرف دوم کلمه را "ع" کلمه و حرف سوم آن را "ل" کلمه خوانند. پس "عین کلمه" در مصدر "غیر" عبارت است از "ی".

حالا حکم کلمات دری را به خود گرفته و جزء گنجینه لغات دری شمرده می شوند، چه جناب سخی بخواهد و چه نخواهد؛ چه آنها را با کلمات اصیل دری قافیه بسته بتواند و چه نتواند!!!  
عجب است، که آقای سخی کلماتی چون "تعمیر و تدبیر و تعبیر" را که با کلمه "تغییر" قافیه بسته می شوند و هیچ کدام از این "سه" مصدر دو دانه "ی" ندارد، تمسک گرفته و نتیجتاً حکم صادر می کند، که کلمه "تغییر" باید به یک "ی" و در شکل "تغیر" نوشته شود. صرف نظر از تناقضگویی آشکار ایشان در مدعا - چون تنها تغییر حروف از "پنج" به "چار" لابد ترتیب و هیئت هجاها را نیز تغییر می دهد - خدمت ایشان باید نوشته شود، که:

"تعمیر و تدبیر و تعبیر" که هر سه از باب "تفعیل" می باشند، از ریشه ثلاثی "عمر و دبر و عبر" برخاسته اند، که هیچ کدام حرف "ی" را احتواء نمی کند و اگر در مصدر "تفعیل" آنها فقط یک دانه "ی" وجود دارد، همان "ی" ای ست، که ب حیث حرف اضافی در مصدر "تفعیل" گنجانیده شده است - چنان که در فوق شرح مفصلاً گذشت. اما کلمه "تغییر" از ریشه ثلاثی مجرد "غیر" برخاسته است، که در ذات خود یک دانه "ی" در وسط خود دارد. پس اگر کلمه "تغییر" دو دانه "ی" دارد، متشکل است از:

- یکی آن "ی" که در کلمه "غیر" نهفته است

- و دیگر آن "ی" که مربوط به باب "تفعیل" است.

قسمت دوم این مقاله، که "ولو" و "ولوع" را بررسی می کند، به درد این بحث نمی خورد و با انصراف از آن، عین قاعده تشکیل "تغییر و تغیر" را اینک در مورد "تعین و تعین" تطبیق می کنیم:

هردوی این مصادر عیناً ساختمان "تغییر و تغیر" را دارند. درینجا مگر ریشه مجرد آنها "عین" است، که معنای "چشم و کُنه و ذات و جوهر" را می دهد. درینجا نیز همان طوری، که در کلمه مجرد "غیر" یک عدد "ی" در وسط کلمه داشتیم و از آن "تغییر و تغیر" را ساختیم، اینک در وسط کلمه "عین" نیز یک دانه "ی" وجود دارد. پس با بردن "عین" به باب "تفعیل" یک "ت" در اول و یک "ی" اضافی مصدر "تفعیل"، بعد از "ی" خود کلمه "عین" اضافه کرده و کلمه "تعین" را حاصل می کنیم.

بردن "عین" به باب "تفعیل" هم عین ساختمان "تغیر" از "غیر" را دارد. در مصدر "تعین" یک "ی" مشدد داریم، چنان، که در "تغیر" داشتیم. درینجا نیز "تعین" مصدر متعدی ست و "تعین" مصدر غالباً لازمی یا لازم.

معنای دقیق "تعین" و "تعین" را بهتر است، از طریق اسمای مفعول هر دو مصدر تخمین کنیم؛ یعنی از "مُعین" و "مُتَعین".

در مورد ساختمان صرفی باب "تفعیل و تفعّل" و ابواب دیگر "مزید فیه"، سخنان فراوان دیگر هم هست، که فراتر از جاغور این بحث می رود.